

فمینیسم لودویگ فان بتهوون

مهرداد خامنه‌ای

تعلقات
امروز

لئونور، زنی شورشی یا فمینیسم لودویگ فان بتهوون

مهرداد خامنه‌ای

از فصلنامه «تئاتر امروز»
گروه تئاتر اگزیت
سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۴۰۰





در آغاز قرن نوزده میلادی توماس جفرسون سومین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا شد. پادشاهی ایرلند به پادشاهی انگلستان پیوست. امپراطور روسیه، پاول یکم توسط افسران خودش ترور شد. او همان کسی بود که در اولین اقدام پس از به قدرت رسیدنش به جنگ با ایران خاتمه داد. هائیتی از فرانسه استقلال یافت و اولین کشور جمهوری سیاه شد. ناپلئون به عنوان امپراطور فرانسه تاجگذاری کرد. تعداد ساکنین کره زمین به یک میلیارد نفر رسید. داروی مورفین کشف شد. لوکوموتیو بخار برای استفاده‌ی عموم به حرکت درآمد. سال ۱۸۰۵ در نبرد ترافالگار نیروی دریایی انگلیس شکست سختی به ناوگان دریایی اسپانیا و فرانسه تحمیل کرد که باعث تثبیت قدرت بلامنازع امپراطوری انگلستان در دریاها شد و در همان سال ناپلئون در نبرد آسترلیتس ارتش اتریش و روسیه را شکست داد. در این دوران بود که بتهوون تنها اپرای خود را خلق کرد.

در ۲۰ نوامبر ۱۸۰۵ لئونور (فیدلیو) زمانی به روی صحنه می‌رود که شهر وین در تسخیر قوای ناپلئون است و از مخاطبان پر و پا قرص موسیقی لودویگ فان بتهوون کسی در شهر نیست جز ارتشیان اشغالگر فرانسوی. در چنین شرایطی اولین اجرای این اثر شکست می‌خورد. اما او در یک دوره‌ی ده ساله دو بار دیگر با اعمال تغییراتی جدی در هر اجرا، نهایتاً تا سال ۱۸۱۴ این اپرا را با نام «فیدلیو» در شکل نهایی خود به جهانیان عرضه می‌دارد.

اولین هسته‌های جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی زنان از سال ۱۸۵۰ برای حقوق برابر قانونی، حق آموزش، حق دستمزد و حق رأی شکل گرفت. در هلند، مینا کروسه‌مان از پیشاهنگان جنبش فمینیستی در قرن نوزده در سال ۱۸۷۲ در نامه خود به الکساندر دوما برای اولین بار از واژه «فمینیسم» استفاده می‌کند.

بتهوون حدود پنجاه سال جلوتر از آغاز اولین موج تاریخی جنبش‌های عدالت‌خواهانه‌ی زنان، برای شخصیت اصلی تنها اپرایش زنی مقتدر را برمی‌گزیند که نقش قربانی را بازی نمی‌کند، منتظر نیست تا مردی بیاید و مشکلات او را حل کند و یا گره دراماتیک داستان به دست پرتوان قهرمان مرد گشوده شود.

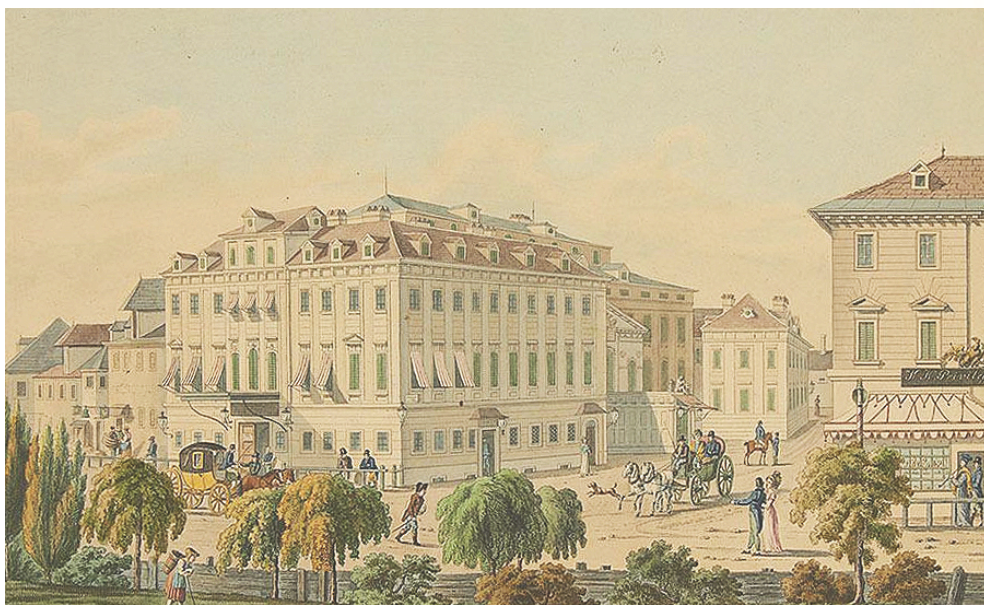
لئونور زنی است که معشوقش و همسرش، فلورستان یک زندانی سیاسی است که اندیشه‌های تحول‌خواهانه‌ی او سبب می‌شود تا با دسیسه‌ی قدرت فاسد که رئیس بی‌رحم زندان شهر سویل، دُن پیزارو است، مرگ در عمق سیاهچال انتظارش را بکشد.

در این درام سیاسی قهرمان بتهوون، لئونور در پی آن برمی‌آید که در لباس مبدل مرد با نام فیدلیو به عنوان دستیار زندان‌بان وارد فضای زندان شود و شخصاً معشوق را نجات دهد.

روکو یکی از کارکنان مسن زندان است که به طرز غیرمنتظره‌ای همچنان از سرشتی انسانی برخوردار است و فیدلیو (لئونور) را به عنوان دستیار خود می‌پذیرد. دختر روکو، مارسلین به فیدلیو دل می‌بندد و ژاکینو پسر جوانی است که عاشق مارسلین است اما مارسلین و ژاکینو هر دو در پاسخ به عشق‌شان ناکام هستند و تنها ما می‌دانیم که در پس این کشمکش‌های عاطفی گره اصلی در کجا است.

لئونور موفق می‌شود که راه خود را به درون زندان پیدا کند و این در زمانی است که وزیر قصد بازرسی از زندان را دارد چرا که به فساد و سواستفاده از قدرت دُن پیزارو شک کرده است. دُن پیزارو می‌خواهد قبل از بازدید وزیر، فلورستان را در دخمه‌ای به قتل برساند و جسدش را در دل خاک مخفی کند. به روکو فرمان کشتن زندانی را می‌دهد اما او نمی‌پذیرد و از فرمان سرپیچی می‌کند. در مقابل روکو موافقت می‌کند تا فیدلیو را به دخمه فلورستان ببرد. در پرده‌ی دوم زمانی که دُن پیزارو به دخمه می‌رود تا خود فلورستان را به قتل برساند، لئونور چهره‌ی واقعی خود را آشکار می‌کند و خود را سپر مابین او و معشوقش قرار می‌دهد و با شجاعت تمام در مقابل جلاد می‌ایستد. در همین زمان فرناندو، وزیر خوش‌نیت از راه می‌رسد، دُن پیزارو را دستگیر می‌کنند و به فرمان او همه زندانیان آزاد می‌شوند و همگی شجاعت لئونور را تحسین می‌کنند و سرود باشکوه پیروزی بر دیکتاتور را می‌خوانند.

در فوریه سال ۱۸۰۴ صاحب اپرای وین (Theater an der Wien) تغییر می‌کند و قرارداد بتهوون را برای نوشتن اثری جدید تمدید می‌کند. در این زمان بتهوون با مشکلات شنوایی غیرقابل‌تحملی دست و پنجه نرم می‌کند و روحیه‌ی او به شدت تحت تاثیر این مشکل دگرگون شده است. گرچه در این زمان اجرای موفق سمفونی شماره سه او، اروئیکا (قهرمانی) امید بخش است اما چیزی از تلخی تابستان ۱۸۰۳ بر او نمی‌کاهد و به فکر ترک وین می‌افتد - شاید به پاریس.



اپرای وین - Theater an der Wien در سال ۱۸۰۰

قرارداد جدید اپرا دلیل موجهی برای ماندنش می‌شود. اما دلیل دیگری بتهوون را در وین ماندگار کرد. در ژانویه ۱۸۰۴ گنت دیم، همسر کنتس ژوزفین برونسویک فوت می‌کند و این بیوه‌ی جوان را با چهار کودک خردسال تنها می‌گذارد. اقامت ژوزفین در وین باعث می‌شود که بتهوون مهمان دائمی خانه‌ی او باشد. بتهوون از قبل معلم پیانوی ژوزفین بود و رابطه‌ی آنها شکلی عاشقانه به خود می‌گیرد.

از مجموع ۱۳ نامه که بتهوون از پاییز ۱۸۰۴ تا پاییز ۱۸۰۷ برای ژوزفین نوشت و از پاسخ‌های به جا مانده که برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ منتشر شد، واضح است که بتهوون به ژوزفین صمیمانه عشق می‌ورزیده است و در مقابل ژوزفین گرچه خواهان شادی و خوشبختی او بوده است و به شدت آرمان‌ها و هنر او را می‌ستوده، اما تمایل به رابطه‌ای فراتر از دوستی گرم و صمیمانه با او نداشته است. اوج این رابطه در پایان سال ۱۸۰۴ و ماه‌های آغازین ۱۸۰۵ است، نزدیک به زمانی که بتهوون صحنه‌های پایانی اپرای لئونور (فیدلیو) را خلق می‌کرده است.



کنتس ژوزفین برونسویک حدود سال ۱۸۰۴

در تابستان سال ۱۸۰۵ اپرا کامل می‌شود، اما مشکلات پدید آمده از سوی سانسور، زمان اجرای آن را تا ۲۰ نوامبر ۱۸۰۵ به تاخیر می‌اندازد. چند هفته پیش از این تاریخ، ارتش فرانسه به سوی وین پیشروی می‌کند. در ۹ نوامبر ملکه‌ی اتریش شهر وین را ترک می‌کند و چهار روز بعد قوای نظامی ناپلئون وارد شهر می‌شوند. بدین ترتیب در شب افتتاحیه‌ی اولین اپرای بتهوون هیچ اتریشی که خواهان دیدن آن باشد در پایتخت نبود و پس از سه اجرا از صحنه پایین آمد.



دست‌نوشته بتهوون از پرده دوم (گروه گر زندانیان) اپرای لئونور نسخه ۱۸۰۵

با آرام شدن اوضاع شهر، تقاضا برای اجرای مجدد آن از سوی علاقمندان آثار بتهوون بالا گرفت. گرچه شکست اولین اجرا تنها به دلیل جنگ ارزیابی نمی‌شود بلکه زمان طولانی آن از یک سو و ریتم آرام آن در صحنه‌های ابتدایی آن از سوی دیگر دلیلی بر عدم موفقیت آن بوده است. در اجرای جدید، این اپرا از سه پرده به دو پرده تقلیل می‌یابد و اورتور جدید برای آن نوشته می‌شود. در ۲۹ مارس و ۱۰ آوریل ۱۸۰۶ به روی صحنه می‌رود و در پی درگیری بتهوون با صاحب تماشاخانه، بارون براون، اجراها متوقف می‌شود تا سال ۱۸۱۴ که نسخه نهایی این اپرا با نام «فیدلیو» در تاریخ ۲۳ می، به آن شکلی که ما امروز می‌شناسیم به روی صحنه می‌رود. همچنین برای این اپرا چهار اورتور متفاوت نوشته شده است و اورتور چهارم با نام «فیدلیو» در اجرای نهایی ۱۸۱۴ استفاده می‌شود. اما اورتور «لئونور» شماره ۳ از جمله قطعاتی است که بسیار در اجراهای ارکستر سمفونیک مورد استفاده قرار می‌گیرد و رهبران ارکستری چون گوستاو مالر و لئونارد برنشتاین در اجرای اپرای «فیدلیو» بین پرده اول و دوم اورتور «لئونور» شماره ۳ را اجرا می‌کردند. اما امروز کمتر این اتفاق می‌افتد، چرا که بتهوون چنین قصدی نداشته است.



فیدلیو (لئونور) ۱۸۱۴ - اپرا در دو پرده - لودویگ فان بتهوون

بتهوون متن نمایشی اپرای خود را بر اساس لیبرتو به زبان فرانسه، نوشته ژان نیکولا بویی با نام «لئونور، یا عشق زناشویی» بازیافت که اولین بار توسط پیر گاوو به شکل اپرا در سال ۱۷۹۸ در پاریس به روی صحنه رفته بود.

داستان این اپرا بر اساس واقعه‌ای حقیقی در «عصر وحشت» پس از برقراری جمهوری اول فرانسه بین ژوئن ۱۷۹۳ تا انتهای ژوئیه ۱۷۹۴ نوشته شده است. اما نویسنده لیبرتو برای فرار از عواقب احتمالی آن، این واقعه را در کشور اسپانیا و شهر سویل جای داده است. موضوع قربانیان بی‌گناه این دوران پس از انقلاب کبیر فرانسه، دستمایه‌ی کار بسیاری از نمایشنامه‌نویسان آن دوران بوده است.

در فرانسه، گاوو اپرای «لئونور، یا عشق زناشویی» را در سبک اپرا-کمیک به روی صحنه برد که لزوماً همیشه محتوای کمدی نداشت ولی همواره در ساختار آن دیالوگ به همراه موسیقی وجود داشت. این سبک نمونه آلمانی زینگاشپیل (Singspiel) بود که موتسارت در «دستبرد به حرمسرا» یا «فلوت سحرآمیز» استفاده کرده بود و همچنین بتهوون در همین سبک اپرای «فیدلیو» را نوشت. ژوزف زونلاتنر لیبرتوی اجرای سال ۱۸۰۵ «لئونور» را به آلمانی نوشت و در اجرای سال ۱۸۰۶، لیبرتوی آن توسط اشتفان فون بروینیک تغییر داده شد و کوتاه شد. در اجرای سال ۱۸۱۴ نیز تغییرات نهایی در لیبرتو توسط گئورگ فریدریش ترایشکه به وجود آمد.

در هر سه اجرای «لئونور» و «فیدلیو» در سال ۱۸۰۵، ۱۸۰۶ و ۱۸۱۴، خواننده سوپرانو آنا میلدر هاپتمن بود. او در اولین اجرای لئونور تنها ۲۰ سال داشت.



آنا میلدر هاپتمن (سوپرانو) در اجرای سال ۱۸۰۵ «لئونور»

بتهوون زاده دنیایی پرتلاطم بود. دنیای انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌ها، دنیای جنگ‌ها، دنیای تلاش انسان‌ها برای بازپس گرفتن آزادی و حقوق انسانی‌شان، «عصر روشنگری». در سال ۱۷۷۶ انقلاب آمریکا برای رهایی از چنگال استعمار انگلیس با شعار آزادی برای همه پیروز می‌شود. این اولین درام مهم تاریخی آن دوران بود و سپس در سال ۱۷۸۹ فتح باستیل نشانی از

تغییر بنیادین جهان به سمت ایده‌ی «آزادی، برابری، برادری» با انقلاب کبیر فرانسه را نوید می‌دهد. در این زمان بتهوون نوزده سال داشت. نوجوانی که در این دوران آرمان‌های انسانی و عدالت‌خواهانه‌ی خود را بازیافت و تا آخر عمر به آنها وفادار ماند.

بتهوون در «فیدلیو» از مفهوم آزادی به عنوان ایده‌ای انتزاعی و آرمانی حرف نمی‌زند، بلکه آزادی برای او مفهومی واقعی است در ارتباط با حاکمیت، در ارتباط با قدرت و سواستفاده از قدرت، در ارتباط با قانون و بی‌قانونی، در ارتباط با زندان، شکنجه و قتل. در اپرای او زندان تنها دکوری نیست که داستان در آن اتفاق می‌افتد، بلکه محتوا و تجربه‌ی زندگی است. این یک اپرای تمام عیار سیاسی است. اپرایی که بحث جنسیت و طبقه را مطرح می‌کند و با زیبایی‌شناسی هنری خود مخاطب را جذب دنیای انسانی‌اش می‌کند.

داستان عشق لئونور که با شجاعت برای آزادی و عدالت مبارزه می‌کند، چنان جذابیت اجتماعی دارد که اجرای سال ۱۸۱۴ آن به عنوان نماد شکست ارتش ناپلئون و جشن پیروزی مردم شناخته می‌شود. در سال ۱۹۳۳ آرتورو توسکانینی به نشانه‌ی اعتراض به سیاست نازی‌ها در سالزبورگ «فیدلیو» را رهبری می‌کند. در سال ۱۹۴۱ در اجرای «فیدلیو» اپرای متروپولیتن نیویورک به رهبری برونو والتر، دسته‌ی خوانندگان از پناهجویان آوارهی جنگ هیتلر هستند و زمانی که در سال ۱۹۵۵ اپرای دولتی شهر وین بازگشایی شد، اجرای «فیدلیو» نوایی بود که قصد داشت التیامی باشد بر جراحات جنگی ویرانگر.

سال‌های سال در فرهنگ کشورهای آلمانی زبان، دیدن اپرای «فیدلیو» برای زوج‌های جوان سنتی بود تا یادآور عشق بدون مرز و غرور انسانی باشد. شاید امروز نیز اگر هر انسانی امکان دیدن اپرای «فیدلیو» لودویگ فان بتهوون را داشت، می‌توانستیم رویای نزدیک‌تری از دنیایی آزاد و بهتر فردا را در کنار هم داشته باشیم.



اجرای «فیدلیو» در اپرای متروپولیتن نیویورک، فصل ۲۰۲۰-۲۰۲۱

شورش



تئاتر
آینده